

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال دهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۳

صص ۱۴۸-۱۲۲

تبیین نشانگان قدرت و تأثیر آن بر سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران

دکتر حمیدرضا محمدی* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۲۹

چکیده

قدرت دارای دو لایه سخت و نرم است. قدرت نظامی و اقتصادی به مثابه قدرت سخت می‌تواند دیگران را به تغییر مواضع خود سوق دهند. قدرت نرم عبارت است از توانایی کسب آنچه می‌خواهید، از طریق جذب کردن نه از طریق اجبار و یا پاداش. در دوره پس از انقلاب، اقدامات آمریکا به دفعات امنیت ملی ایران را به خطر انداخته است. در طول حدود هفت دهه گذشته ایران و آمریکا در مناسبات دوجانبه خود با فراز و فرودهایی بسیار روبرو شده‌اند. از اتحاد استراتژیک تا قطع روابط و درگیری نظامی را می‌توان در پرونده مناسبات این دو کشور مشاهده کرد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف شناسایی تغییر در ابزارهای اعمال قدرت و تأثیر آن بر سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران انجام پذیرفته است. بر اساس یافته‌های تحقیق مناسبات آمریکا با ج.ا.ایران نشان‌دهنده این واقعیت است که در دهه اول پیروزی انقلاب، آمریکا بیشتر از قدرت سخت علیه ایران استفاده کرده است که نمونه بارز آن، تحریم‌های اقتصادی، حمله به طیس و همکاری آمریکا با عراق در طول جنگ تحمیلی و وقوع درگیریهای مستقیم و غیرمستقیم نظامی این کشور با ایران است. با شکست آمریکا در کاربرد قدرت سخت علیه ایران، این کشور به استفاده از قدرت نرم توجه بیشتری کرده است. بر همین اساس سیاست آمریکا در برابر ایران به‌ویژه پس از یازده سپتامبر آمیزه‌ای از شاخصهای نرم و سخت است که یکی در مقام بستر ساز، مکمل و توجیه کننده دیگری عمل می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: ایران، آمریکا، سیاست خارجی، قدرت سخت، قدرت نرم.

* E-mail: h-mohamadi@sbu.ac.ir

۱- مقدمه

در برداشتهای سنتی روابط بین‌الملل، قدرت مفهوم تک بعدی فرض و بیشتر بر قدرت اجباری و ساختاری تأکید می‌شد و تأثیر تکنولوژی نیز بر قدرت محدود بود و تنها نقش ابزار داشت، اما تأثیر فراتکنولوژی‌ها بر مفهوم قدرت، بسیار عمیق و گسترده است و زمینه دگرگونی عمیق و گسترده را در مفهوم قدرت فراهم ساخته است. قدرت برساخته‌ای اجتماعی است و از این‌رو با تغییر بستر اجتماعی روابط بین‌الملل، برداشت از آن و شکل آن نیز تغییر می‌کند. این واژه دیگر صرفاً بر مبنای سرزمین و عوامل مادی تعریف نمی‌شود، بلکه بر عوامل غیرمادی مثل هنجارها، گفت‌مانها، دانش و اطلاعات نیز متکی است (Vahidi, 2007: 698). در واقع قدرت به معنای توانایی انجام دادن امور و نفوذ بر دیگران، جهت ایجاد تغییر مطلوب در رفتار آنها از مفاهیم بنیادین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورهاست که به مثابه بستر و زمینه‌ساز بسیاری از رخدادها و پدیده‌ها تلقی می‌شود (Soleimani and Poulak, 2010: 23). به‌طور کلی دو رویکرد عمده به مفهوم قدرت وجود دارد. رویکرد نخست، قدرت را هم چون کالایی تعریف می‌کند که می‌توان آن را تصاحب کرد و در مالکیت خود در آورد. رویکرد دوم بر این مبناست که قدرت چیزی نیست که بتوان مالک آن شد (Johnes and et al, 2007: 5-7).

انقلاب اسلامی در اولین اعلان موجودیت خود در تضادی آشکار با دایره تقسیم شده قدرت در زمان خود قرار گرفت. این مساله باعث شد که جمهوری اسلامی ایران با دشمنی قدرتهای بزرگ به‌ویژه آمریکا روبرو شود. آمریکا با فروپاشی شوروی تمام توان و هجوم خود را در دو جبهه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری متوجه جمهوری اسلامی ایران کرد. لذا جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس تاکنون چالشها و تنشهای متعددی با دولتهای مختلف ایالات متحده آمریکا داشته است. که برخی از آنها عبارتند از: حمایت همه‌جانبه و استراتژیک از نظام سیاسی شاه، ضبط دارایی‌ها و اموال ایران، حمله نظامی به طبرس و انجام چند توطئه براندازی و کودتا در حمایت از ضد انقلاب، حمایت از رژیم صدام حسین در جنگ تحمیلی، تحریمهای گسترده مالی- پولی و تکنولوژیکی؛ حمله به سکوهای نفتی و هواپیمای مسافربری، حمایت از

طالبان علیه ایران، اجرای سیاست مهار دوگانه، قرار دادن ایران در محور شرارت و تصویب بودجه‌ای برای براندازی نظام سیاسی ایران. جنجال‌سازی آمریکا بر سر برنامه هسته‌ای ایران و استفاده از حربه‌هایی از قبیل حقوق بشر و تروریسم. این موارد نشان می‌دهد که آمریکا در مورد جمهوری اسلامی ایران هم از قدرت سخت و هم از قدرت نرم بهره برده است.

۲- روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و اطلاعات مورد نیاز از منابع مکتوب تهیه شده است. فرضیه‌ای که در این پژوهش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد عبارت است از: به نظر می‌رسد ایالات متحده آمریکا در راستای دیپلماسی عمومی تلاش دارد که مکانیسم‌های جدیدی از ابزارهای قدرت نرم را در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار ده.

۳- مباحث نظری

۳-۱- قدرت

از قدرت تعاریف متعددی ارائه شده است. دیکشنری آکسفورد تعریف زیر را از قدرت ارائه داده است: توانایی انسان برای انجام کاری یا عملی؛ کنترل بر روی دیگران، توانایی فرد، گروه، کشور و یا دولتی برای نفوذ و اثرگذاری زیاد (Cowie, 1989: 970). پاتریک اسولیوان درباره قدرت می‌نویسد: «قدرت چیزی است که یک فرد یا گروهی از مردم را قادر می‌سازد که اقدامی درباره دیگران انجام دهند». به نظر او قدرت یک مفهوم تجریدی است برای ابزار و وسایلی که ما بوسیله آنها کنترلی را بر رفتار همقطاران خود اعمال می‌کنیم. به نظر وی قدرت از طریق نیروی انتظامی، دیپلماسی، مهارت و زرنگی در روابط اقتصادی، گردآوری و کاربرد اطلاعات و نیز پخش ایده‌ها و نظرات اعمال می‌گردد (O Sullivan, 1986: 77).

نای قدرت را دارای دو لایه سخت و نرم می‌داند. قدرت نظامی و اقتصادی به مثابه قدرت سخت می‌توانند دیگران را به تغییر مواضع خود سوق دهند. این نوع قدرت بر پاداش‌ها (هویج) و تهدیدها (چماق) مبتنی است. اما گاهی نیز می‌توان نتایج دلخواه را بدون تهدید یا

پاداش ملموس کسب کرد، این شیوه رسیدن غیرمستقیم به نتایج مطلوب چهره دوم قدرت نامیده می‌شود. بر این پایه، یک کشور می‌تواند به مقاصد مورد نظرش در سیاست جهانی نائل آید، چون کشورهای دیگر، ارزشهای آن را می‌پذیرند؛ از آن تبعیت می‌کنند؛ تحت تأثیر پیشرفت و آزاد اندیشی آن قرار می‌گیرند و در نتیجه خواهان پیروی از آن می‌شوند. بنابراین قدرت نرم عبارت است از توانایی کسب آنچه می‌خواهید، از طریق جذب کردن نه از طریق اجبار و یا پاداش (Nye, 2004: 5).

قدرت اعم از نرم و یا سخت در هر صورت محصول ترکیب و امتزاج سرچشمه‌ها و عوامل متعدد و متنوع قدرت ملی است که عوامل فرهنگی، رسانه‌ای و دیپلماتیک نیز جزو مجموعه مؤلفه‌ها و عوامل قدرت محسوب می‌شوند. به عبارتی قدرت ملی هر کشور که جایگاه آنرا در سلسله مراتب قدرت جهانی تعیین می‌کند برآیند تمامی مؤلفه‌ها، عوامل و متغیرهای قدرت است و این امر تعیین کننده رتبه و جایگاه کشور در سطح منطقه‌ای و کروی می‌باشد (Hafeznia, 2006: 257). امروزه کشورهای مختلف جهان با توجه به تحولات تکنولوژیکی و سیاسی، بسته به توان خود، تلاش دارند تا علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی (سخت)؛ از ظرفیتهای قدرت نرم و دیپلماسی عمومی نیز برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود بهره ببرند (Dadandish and Ahadi, 2011: 146).

۳-۲- دیپلماسی و دیپلماسی عمومی

در یک تعریف بسیط، دیپلماسی هنر برقراری و تقویت روابط دوجانبه و چندجانبه با هدف تأمین منافع ملی است (Ibid: 147). در حقیقت دیپلماسی هنر و فن اداره سیاست خارجی، تنظیم روابط بین‌الملل و حل و فصل اختلافات بین‌المللی از شیوه‌های مسالمت‌آمیز تعریف می‌شود. همچنین دیپلماسی را می‌توان دانش ارتباط میان سیاست‌مداران و سران کشورهای جهان دانست. اقناع مهمترین ابزار و دستاورد دیپلماسی است (Tolouei, 2006: 471). پیشنهاد پاداش و تهدید به مجازات نیز در بین ابزارهای دیپلماسی هستند. دیپلماسی در دنیای امروز دستخوش دگرگونی‌های اساسی شده است، به گونه‌ای که امروزه چهار نوع دیپلماسی از سوی کشورهای جهان

به‌کار گرفته می‌شود که عبارتند از: دیپلماسی پنهان، دیپلماسی آشکار، دیپلماسی عمومی و دیپلماسی خط دو. دیپلماسی در شکل سنتی محدود به دیپلماسی آشکار و پنهان بود ولی امروزه به علت بسط و گسترش روابط بین‌الملل، تحولات تکنولوژیک، همبستگی و وابستگی متقابل واحدهای سیاسی به هم، تعارضات ایدئولوژیک، توسعه وسایل ارتباط جمعی و افزایش نقش افکار عمومی؛ شاهد اعمال چهره‌های دیگر دیپلماسی (عمومی و خط دو) هستیم. دیپلماسی خط دو به‌نوعی از دیپلماسی گفته می‌شود که بازیگران آن را بخش غیردولتی تشکیل داده و حوزه‌ها، موضوعات و عرصه‌هایی را در بر می‌گیرد که اغلب در گذشته متولی آنها دولتها بوده‌اند. شکل دیگری از دیپلماسی که در دنیای امروز مورد توجه است، دیپلماسی عمومی می‌باشد. اصطلاح دیپلماسی عمومی را نخستین بار در سال ۱۹۶۵ الموند گولون به‌کار برد. وی دیپلماسی عمومی را عبارت از ارتباطات معطوف به منافع ملی یک کشور از طریق ارتباط با مردم خارج از مرزهای جغرافیایی، عنوان کرد. با این تعریف، مسائلی از قبیل اعزام دانشجویان به خارج، پذیرش بورسهای تحصیلی، خبرنگاران اعزامی، فرایند ارتباط میان فرهنگی، برگزاری انواع جشنواره‌های هنری، همایشها و سمینارهای فرهنگی و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری و حتی ایجاد سایت‌های اینترنتی همه و همه در حوزه دیپلماسی عمومی قابل بحث است (Hadian and Ahadi, 2009: 88-90).

به‌نظر نای دیپلماسی عمومی شامل برقراری روابط بلند مدت است که محیطی مستعد را برای سیاست خارجی یک حکومت فراهم می‌کند (Nye, 2004: 107). اهمیت دیپلماسی عمومی به‌ویژه به‌لحاظ ارتقای وجه یک کشور مد نظر است و در واقع سازوکاری برای افزایش قدرت نرم به‌شمار می‌رود (Ibid: 86). در دیپلماسی عمومی، تلاش عمده سیاستمداران، ارتباط با مخاطب عام و نخبگان برای جهت‌دهی به افکار عمومی است و در این رابطه قدرت نرم، منبع دیپلماسی عمومی تلقی می‌شود. با گسترش دیپلماسی عمومی، قدرت نرم یک کشور می‌تواند بهبود یافته و

تقویت شود از جمله مفاهیمی که نزدیکی با مفهوم دیپلماسی عمومی دارد، قدرت نرم می‌باشد. دیپلماسی عمومی از ظرفیتها و مؤلفه‌های قدرت نرم استفاده می‌کند تا به اهداف خود برسد که مهمترین آن تأثیرگذاری بر رفتار سایر دولتها است (Ibid: 101).

۴- یافته‌های تحقیق

۴-۱- نشانگان قدرت در سیاست خارجی آمریکا در قبال ج.ا.ایران

۴-۱-۱- دولت کارتر

وقتی که کارتر در سال ۱۳۵۶ به تهران آمد؛ ایران را جزیره ثبات در منطقه نآرام و متشنج خاورمیانه خواند (Sotoodeh and Kaviani, 2000: 39). در فاصله ژانویه ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۰ رویدادهایی در مناطق مختلف جهان و به‌ویژه خلیج فارس به‌وقوع پیوست که دولت کارتر را وادار کرد بار دیگر به سیاستی برگردد که بر قدرت مبتنی است. مهمترین این رویدادها تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و گروگان‌گیری اعضای آن در چهارم نوامبر ۱۹۷۹ و هجوم روسها به افغانستان در ۲۵ دسامبر همان سال بود. این رویدادها سیاست خارجی آمریکا را در یک پارادوکس منطقی در منطقه خلیج فارس گرفتار کرد. از یک‌سو، ایران حائل مهم بین روسها و خلیج فارس حتی پس از اشغال افغانستان بود و از این‌رو، ایالات متحده می‌بایست از آن در برابر هجوم احتمالی روسها حمایت کند و از سوی دیگر، نظام انقلابی حاکم بر ایران تهدیدی برای آمریکا در منطقه به‌شمار می‌رفت و با اشغال سفارت، در واقع، علائق امنیتی آن را در معرض تعرض قرار داده بود. این امر محتمل بود که براساس تئوری دومینو، صدور ارزشهای انقلابی از ایران، بخش مهمی از کشورهای منطقه را دچار تنش و در نتیجه این امکان را برای روسها فراهم کند که در آنها مداخله کنند (Poursaeid, 2011: 84-85). بدین‌ترتیب برژینسکی در تیرماه ۱۳۵۹ برنامه مذاکره محرمانه مقامات عالی‌رتبه آمریکا و عراق را طراحی کرد. ملاقات محرمانه صدام و برژینسکی در مرز ایران به‌منزله چراغ سبز آمریکا به عراق برای آغاز جنگ بود (Tearman, 1994: 98). حدود دو ماه بعد از این ملاقات، تهاجم عراق علیه

ایران شروع شد.

یکی از حوادث تأثرگذار این دوره در روابط بین جمهوری اسلامی ایران و آمریکا اشغال سفارتخانه آمریکا در تهران است. کارتر، رئیس جمهور آمریکا، مصمم بود آزادی گروگانها را به دست آورد و برای رسیدن به این هدف، وی مایل بود تمام گزینه‌ها را بررسی کند، از جمله گزینه نظامی. به همین دلیل کاخ سفید به استفاده از قدرت سخت روی آورد و در گام اول، برنامه‌هایی را به منظور ایجاد فشار اقتصادی و بین‌المللی در پیش گرفت. آمریکا دارایی‌های ایران را در آمریکا که تقریباً ۱۲ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، مسدود کرد (Kamrava, 195: 2009). همچنین کارتر علاوه بر مسدود کردن کلیه دارایی‌های ایران در کلیه بانکهای آمریکایی و شعبه‌های خارجی آن؛ دستور قطع خرید نفت از ایران را نیز صادر کرد (Sotoodeh and Kaviani, 2000: 125). در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۹ نیروهای آمریکایی با هدف آزادسازی گروگانهای این کشور در صحرای طبس پیاده شدند که با شکست مواجه شدند. این عملیات ناموفق نجات سبب شد تا بحران گروگان‌گیری هشت ماه دیگر ادامه یابد. (Kamrava, 2009: 195). در ۱۸ تیر سال ۱۳۵۹ ردپای آمریکا در کودتای نافرجام نوژه قابل بررسی است. از دیگر وقایع مهم در دوره کارتر، شروع حمله عراق به ایران است.

۲-۱-۴- دولت ریگان

ماهیت پیچیده و چند سویه جمهوری اسلامی ایران موجب سردرگمی و بروز شکاف میان سیاست‌گذاران و مقامات دیپلماتیک آمریکا در قبال ایران شد. جمهوری اسلامی نه در جهت نفوذ شوروی و توسعه‌طلبی آن قرار داشت که با آن برخورد شود و نه در اردوگاه غرب و از متحدین آن محسوب می‌شد که از آن حمایت کند. براساس چنین رویکردی، سیاست خارجی ریگان در قبال جمهوری اسلامی بر محورهای متعارضی استوار بود. سیاست و رفتار وی در قبال ایران از دشمنی و تلاش برای سرنگونی تا برقراری روابط و امید به دوستی، از احساس تهدید تا احساس اتحاد، از توسل به زور تا مذاکره، از فشارهای غیرمستقیم نظامی تا دیپلماسی پنهان و آغاز جنگ محدود، در نوسان بود. بر این اساس می‌توان سیاست خارجی ریگان در

قبال جمهوری اسلامی ایران را به سه دوره متفاوت تقسیم کنیم: الف) سدبندی و تضعیف، ب) تلاش برای بهبود روابط، ج) مداخله مستقیم نظامی و جنگ کم شدت (Yazdanfam, 2011: 113-115).

الف) سدبندی و تضعیف: آمریکا این سیاست را پس از جنگ جهانی دوم مبنای سیاست خود در قبال شوروی قرار داد و به محدود کردن و جلوگیری از گسترش نفوذ آن در سراسر جهان پرداخت (Kalgi and Vitkove, 2003: 508-513). دولت ریگان این سیاست را در قبال انقلاب اسلامی ایران به کار بست و تلاش کرد امواج انقلاب اسلامی را در درون مرزهای جغرافیایی ایران محدود کند. از وقایع مهم دوره ریاست جمهوری ریگان در آمریکا، جنگ بین ایران و عراق بود. این جنگ هرچند در دوره کارتر شروع شده بود ولی تقریباً به طور کامل در دوره ریگان بود. در ژانویه ۱۹۸۴، دولت ریگان نام ایران را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار داد (Tearman, 1994: 257). به دنبال آن تحریم تجاری ایران از سوی آمریکا صورت گرفت که پایان ابهام دیپلماتیک حاکم بر اتحاد و دوستی آمریکا با صدام حسین بود. آمریکا ضمن چشم‌پوشی از استفاده عراق از سلاح شیمیایی، در اوایل سال ۱۹۸۵م اطلاعات حساس مربوط به شناسایی ماهواره‌ای را در اختیار عراق قرار داد تا این کشور را در حملات هوایی خود یاری کند (Yazdanfam, 2011: 119).

ب) دوره تلاش برای بهبود روابط (۱۳۶۶-۱۳۶۴): دوره دوم سیاست دولت ریگان در قبال جمهوری اسلامی ایران به علت طولانی شدن جنگ ایران و عراق و آغاز جنگ نفت‌کشها در خلیج فارس، ناتوانی آمریکا در آزادسازی گروگانهای خود در لبنان و مسائل و مشکلات سازمانی و نگرش متفاوت مقامات سیاستگذار در دولت ریگان بود (Yazdanfam, 2011: 119). به گروگان گرفته شدن چندین نفر از اتباع آمریکا در لبنان، ماجرای ربوده شدن هواپیمای TWA در خرداد ۱۳۶۴ و آزادی سرنشینان آن با میانجیگری ایران این احتمال را در محافل آمریکایی قوت بخشید که ایران در میان گروهای لبنانی و فلسطینی دارای نفوذ است. لذا از ماههای پایانی ۱۳۶۴ ه.ش، آمریکا رویه‌ای متفاوت از گذشته در پیش گرفت و ضمن تلاش برای برقراری رابطه پنهانی با عناصر میانه‌رو در حکومت ایران، مبادرت به صدور برخی

از جنگ‌افزارها و تسلیحات مورد نیاز ایران در برابر آزادی‌گروگانهای آمریکایی در لبنان نمود. اوج این نقشه حضور رابرت مک‌فارلین، در تهران در ۳ خردادماه ۱۳۶۵ش بود (Sadeghi, 200-208: 1994). در این دوره دولت ریگان در فرایندی پیچیده برای بهبود روابط با ایران به‌طور پنهانی مقادیری سلاح به ایران ارسال کرد و امیدوار بود در قبال آن ایران از نفوذ خود روی سازمانهای فعال در لبنان که گروگانهای آمریکایی را در اختیار داشتند برای آزادسازی آنها استفاده کند (Rigan, 1990: 29). مبادله تسلیحاتی ایران و آمریکا در فوریه ۱۹۸۵م آغاز شد و با افشا شدن این واقعه از سوی مجله اشراع در لبنان و مقامات ایرانی در تهران به رسوایی بزرگی برای دولت ریگان در آمریکا تبدیل شد (Kalgi and Vitkove, 2003: 508-511).

ج) دوره فشارها و مداخله مستقیم نظامی آمریکا (۱۹۸۷-۱۹۸۸): در این دوره با توجه به ماجرای مک‌فارلین و پایان یافتن روش مذاکره، تغییر موازنه جنگ به نفع ایران و جریان صدور نفت از منطقه و بالاخره تغییر اوضاع بین‌المللی و تحولات ژرف در ساختار نظام دو قطبی؛ عنصر تهدید در سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران قوت گرفت و افزایش نیروهای نظامی آمریکایی در منطقه منجر به وقوع جنگ محدود و کم‌شدت میان آنها شد (Yazdanfam, 2011: 123-124). جدول شماره ۱ نشان‌دهنده برخوردهای نظامی آمریکا علیه ایران است.

جدول شماره ۱: مهمترین درگیری‌های نظامی ایران و آمریکا در خلیج فارس

فاصله زمانی به روز	تاریخ	منطقه	زمینه‌ها و اهداف	کنش‌گر	موضوع
۲	۱۳۶۶/۵/۲	حوالی جزیره فارسی	اسکورتن نفت‌کشهای کویتی	ایران	برخورد کشتی بریجتون به مین
۸	۱۳۶۶/۶/۳۰	بین بحرین و ایران	برخورد بریجتون به مین	آمریکا	حمله آمریکا به کشتی ایران اجر
۱۶	۱۳۶۶/۷/۱۶	حوالی جزیره فارسی	غرق ایران اجر	ایران- آمریکا	درگیری قایقهای تندرو ایران با بالگردهای آمریکا
۷	۱۳۶۶/۷/۲۳	بندر الاحمدی	انهدام قایقهای تندرو	ایران	حمله موشکی به کشتی آمریکایی سانگاری در بندر الاحمدی کویت
۱	۱۳۶۶/۷/۲۴	بندر الاحمدی	انهدام قایقهای تندرو	ایران	حمله موشکی به کشتی کویتی تحت پرچم آمریکا بنام سی ایل سییتی
۳	۱۳۶۶/۷/۲۷	غرب جزیره سیری	حمله موشکی به کشتی آمریکایی در بندر الاحمدی کویت	آمریکا	حمله به سکوی نفتی رشادت
۳	۱۳۶۶/۶/۳۰	شمال شرقی بحرین	حمله به سکوی رشادت	ایران	حمله به پایانه سی‌آیلند بندر الاحمدی کویت
۱۷۵	۱۳۶۶/۱/۲۵	غرب جزیره سیری	حضور ناوگان آمریکا در خلیج فارس	ایران	برخورد ناوچه آمریکایی ساموئل رابرتز به مین
۴	۱۳۶۷/۱/۲۹	خلیج فارس	برخورد ناوچه رابرتز به مین	آمریکا- ایران	حمله به سکوی نفتی رشادت، سلمان، ناوچه جوشن، سهند و سبلان
۰	۱۳۶۷/۱/۲۹	خلیج فارس	حمله به سکوها و ناوچه‌های ایران	ایران	حمله به کشتی تدارکاتی آمریکا و نفت‌کش انگلستان
۱	۱۳۶۷/۱/۳۰	بندر الاحمدی و سواحل امارات	حمله به سکوها و ناوچه‌های ایران	ایران	حمله به سکوی نفتی مبارک و حمله موشکی به کویت
۷۲	۱۳۶۷/۴/۱۲	آسمان خلیج فارس		آمریکا	حمله به هواپیمای ایرباس

Yazdanifard, 2011: 26

۳-۱-۴- دولت بوش (پدر)

در مجموع سیاست خارجی جرج بوش در قبال ایران در مقایسه با دولت‌های پیشین متعادل و میانه رو به نظر می‌رسد. این دوره را می‌توان به سه مقطع زمانی تقسیم کرد. یک، تداوم سیاست ریگان که بر سیاست موازنه قوا میان ایران و عراق مبتنی بود. این سیاست از زمان آغاز به کار دولت بوش تا حمله عراق به کویت ادامه پیدا کرد. دو، سیاست نه صلح نه جنگ که به زمان آغاز و پایان بحران خلیج فارس مربوط می‌شود. در این مقطع، سیاست واشینگتن در برابر ایران به شدت متأثر از بحران خلیج فارس و تحولات جهانی یعنی فروپاشی شوروی بود. سه، سیاست

کنترل و مهار ایران که پس از فروکش کردن بحران خلیج فارس و فروپاشی نهایی شوروی مدنظر قرار گرفت. در این زمان بین سیاستمداران آمریکا زمزمه‌هایی مبنی بر خطر ایران و لزوم مقابله با آن آغاز شد که با تصویب قانون منع گسترش تسلیحاتی ایران و عراق در روزهای پایانی عمر دولت بوش وسعت پیدا کرد. لذا از خطر بازسازی توان نظامی و دفاعی ایران برای منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس سخن رانده شد. این تحریم و لزوم مقابله را باید سنگ بنای سیاست مهار دوجانبه آمریکا در قبال ایران بدانیم که نزدیک به یک دهه به طول انجامید و در دوره بوش پسر با بین‌المللی کردن تحریمها وارد مرحله جدید شد (Khosravi, 2011: 137-138) در مجموع سیاست خارجی جرج بوش در قبال ایران در مقایسه با دولتهای پیشین متعادل و میانه رو به نظر می‌رسد. این رویکرد جدید دولت بوش در قبال ایران که در تحولات و دگرگونیهای عمیق جهانی و منطقه‌ای ریشه داشت، از مواضع و رفتار دولت ایران نیز نشأت می‌گرفت. در این زمینه مؤلفه‌های زیر تأثیر به‌سزایی داشتند:

الف) نقش ایران در آزادسازی گروگانهای غربی در لبنان (۱۹۸۵)، ب) موضع ایران در قبال بحران خلیج فارس، ج) سیاست تنش‌زدایی (Ibid, 160-168).

۴-۱-۴- دولت کلیتون

مسائل عمده مطرح شده توسط دولت کلیتون در سیاست خارجی آمریکا، دموکراسی، حقوق بشر و پیشبرد مسائل اقتصادی بود (Hamidinia, 2005: 642). نحوه برخورد با ایران یکی از مسائل مهم در سیاست خارجی دولت کلیتون را تشکیل می‌داد. در سال ۱۳۷۲، نتیجه این بحثها طراحی یک سیاست خارجی جدید به نام مهار دوگانه بود. مهار دوگانه به معنی مهار ایران و عراق مانند نحوه برخورد آمریکا در سالهای جنگ سرد با شوروی پیشین بود (Alikhani, 2001: 151-152). سیاست مهار در قبال ایران بر این اصل اساسی استوار بود که دولت جمهوری اسلامی ایران دارای اهداف و رفتارهایی کاملاً متضاد با منافع ایالات متحده آمریکا در سطح منطقه است. به اعتقاد دولت کلیتون، ایران به‌عنوان دولتی افراطی، سرکش و واپس‌گرا، سیاستها و رفتارهایی سطح منطقه‌ای و بین‌المللی داشت که منافع حیاتی آمریکا را

تهدید می‌کرد، برخی از مهمترین این رفتارها عبارت بودند از:

الف) حمایت از تروریسم؛

ب) مخالفت با روند صلح خاورمیانه؛

پ) بازسازی توان نظامی و دفاعی متعارف ایران؛

ت) تلاش برای دستیابی ایران به سلاح نامتعارف و

ث) اخلال در اتحاد و دوستی بین آمریکا و اعراب (Khosravi, 2011: 200-201)

هرچند دولت کلینتون و هواداران سیاست مهار بیان کردند هدف آمریکا، سرنگونی جمهوری اسلامی ایران و مخالفت با حکومت اسلامی و به معنای جنگ تمدن‌ها نیست (Lake, 1994: 52)، اما واقعیت حکایت از آن می‌کند که غایت اصلی سیاست مهار، چیزی فراتر از تحریم و تغییر رفتار سیاست خارجی ایران بود. مقصود اساسی سیاست مهار ایران، تضعیف بنیانهای اقتصادی، مالی، نظامی و به دنبال آن سیاسی کشور بود (Sik, 1996: 98). درحقیقت سیاست مهار سه هدف عمده داشت: تغییر رفتار ایران، تضعیف توانایی دولت در رسیدن به اهداف خود و سرنگونی جمهوری اسلامی. به‌طور کلی آمریکا برای رسیدن به اهداف خود در سیاست مهار علیه ایران، یک سیاست چندوجهی به‌ترتیب زیر را در پیش گرفت: الف) حضور نظامی در خلیج فارس و تقویت توان نظامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به‌منظور مهار ایران و عراق؛

ب) تحریم اقتصادی به‌ویژه ممنوعیت سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی ایران با هدف تضعیف اقتصادی و نظامی کشور و تغییر سیاست خارجی یا تغییر رژیم ایران؛

پ) بهره‌گیری از فعالیت دیپلماتیک در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای با هدف بین‌المللی کردن تحریمها و انزوای کشور در عرصه جهانی؛

ت) اقدامات سری با هدف بی‌ثبات کردن و کاهش توان داخلی ایران (Khosravi, 2011: 204-209).

بر این اساس مناسبات تنش‌زا و خصمانه جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در دوره هشت ساله بیل کلینتون وارد مرحله تازه‌ای شد و خصومت و رویارویی‌ها شکل عینی و آشکارتری

به خود گرفت. دولت کلینتون برای مقابله با ایران از ابزارهای چندگانه سیاسی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک بهره گرفت و آنچه بیش از همه مورد توجه قرار گرفت، تحریم اقتصادی و نفتی به ویژه ممنوعیت سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی بود. هواداران سیاست تحریم و مهار می‌گفتند، اوضاع نابسامان اقتصادی همراه اوضاع ناگوار سیاسی ایران، به ایالات متحده امکان می‌دهد با اعمال فشارهای بین‌المللی و تحریم اقتصادی این کشور را وادار کند رفتار خارجی خود را تغییر دهد (Ibid: 204-209).

۵-۱-۴- دولت بوش (پسر)

سیاست خارجی دولت اول بوش را در قبال ایران می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول، از ابتدای ریاست جمهوری بوش تا حادثه ۱۱ سپتامبر را در بر می‌گیرد که اتفاق خاصی در روابط دو کشور رخ نداد و دولت بوش بیشتر درگیر امور داخلی بود. دوره دوم با حادثه یازده سپتامبر شروع شد. در این دوره ایران حتی به نیروهای بین‌المللی به رهبری آمریکا در جنگ افغانستان علیه طالبان و نیز در فرایندهای بازسازی افغانستان از توافق بُن تا توکیو و مراحل دیگر بازسازی این کشور کمک کرد (Afrasiabi and Maleki, 2003: 257-259). با این وجود، بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ طی نطقی در کنگره، از ایران به همراه عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت یاد کرد (Gharayagh Zandi, 2001: 255). در دوره سوم ۱۸ سال اقدامات و فعالیت‌های پنهانی هسته‌ای ایران آشکار و به فشار قدرتهای بزرگ و توجه جهانی به فعالیت هسته‌ای ایران منجر شد. تقریباً پس از حمله آمریکا به عراق، استراتژی فرایندی و مرحله‌ای مشخصی، برای برنامه هسته‌ای ایران در دستور کار سیاست خارجی دولت بوش قرار گرفت. مرحله اول گزینه دیپلماسی چندجانبه بود. لذا این کشور سعی کرد از طریق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نیز کشورهای اروپایی؛ ایران را از ادامه کار بازدارد یا برنامه ایران را به تأخیر بیندازد. این گزینه به دنبال، انزوای سیاسی بیشتر ایران، جلوگیری از به‌کارگیری ایران در سیاست‌های منطقه و در نهایت تنزل وجهه و استعداد گسترده ایران در منطقه بود. اگر ایران بر حق خود برای غنی‌سازی تأکید می‌کرد، سیاست دولت بوش وارد مرحله ضدگسترش می‌شد.

آمریکا در این مرحله با اشاره به سابقه پنهانکاری ایران در برنامه هسته‌ای خود و همچنین حساسیت بالای این مسأله در نظام امنیت منطقه؛ هدف ایران را تغییر صف‌بندی راهبردی خاورمیانه ذکر کرده و آن را تهدیدی برای منطقه به‌ویژه اسرائیل قلمداد می‌کند. این مرحله شامل سه حمله محدود هسته‌ای آمریکا یا اسرائیل یا هردو به تأسیسات هسته‌ای ایران، حمله هوایی گسترده و اشغال ایران می‌شد. (Ibid, 2001: 256-257) در کنار همه این گزینه‌ها در ارتباط با مسأله هسته‌ای ایران در دولت اول بوش، گزینه نهایی مذاکره همه‌جانبه بود که به‌طور مستقیم ایران و آمریکا در طی آن بتوانند تمام مسائل خود را حل کنند.

در کابینه دوم بوش پسر، براساس نظریه سد نفوذ، سیاست آمریکا در قبال ایران سیاستی بین جنگ و همزیستی بود. آمریکا برای رسیدن به سه هدف مهم سیاست سد نفوذ را دنبال می‌کرد. سطح اول تغییر رفتار، سطح دوم، تغییر ماهیت و در نهایت در صورت عملی نشدن تغییر ماهوی ایران، گزینه تغییر رژیم طرح شد، که ممکن است مسیری طولانی، پرفراز و نشیب و بسیار سخت باشد (Ibid, 2001: 280).

۶-۱-۴- دولت اوپاما

اوپاما با شعار تغییر در سیاست خارجی آمریکا به قدرت رسید (Rahnavard and Heydari, 197: 2009) اما سیاست خارجی آمریکا دچار تغییر عمده‌ای نسبت به ایران نشد و دولت اوپاما همان سیاستهای گذشته بوش و کلیتون را مبنی بر اعمال فشار، تهدید نظامی و تحریم علیه ایران دنبال کرد (Simbar, 2000: 107) ابزارهای اعمال فشار بر ایران در دولت اوپاما نیز بیشتر حول محور تحریم، پرونده هسته‌ای ایران و حقوق بشر بوده است. سیاست حقوق بشری آمریکا در خاورمیانه ابزاری بود برای دستیابی این کشور به اهدافش در راستای منافع ملی. دولت اوپاما از معیارهای چندگانه در ارتباط با حقوق بشر استفاده می‌کند (Zakerian, 2003: 20). پارادوکس سیاست حقوق بشری آمریکا در خاورمیانه در ارتباط با رفتار سخت‌گیرانه و اقدامات تحریم و تهدید آن علیه ایران به‌خوبی ظاهر می‌شود. ایران چون ساختار نظم منطقه‌ای و بین‌المللی پس از جنگ سرد را نمی‌پذیرد، مورد فشار شدید آمریکا قرار می‌گیرد. اعمال تحریم‌ها و فشارهای

مختلف سیاسی و اقتصادی به‌ویژه در زمینه‌های هسته‌ای در راستای تحقق سیاست یک‌جانبه‌گرایانه و ابزارهای شعار گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و ایران دنبال می‌شود (Simbar, 2000: 131). سیاست‌های اواما در ارتباط با فعالیتهای هسته‌ای ایران می‌تواند در چارچوب راهبردهای مختلفی قرار گیرد. فضای تبلیغاتی از طریق رسانه‌های آمریکا و سایر کشورهای غربی برای انجام عملیات روانی علیه ایران در ارتباط با فعالیتهای هسته‌ای غیرصلح‌آمیز همانند دولت بوش، ادامه خواهد یافت، اما در عین حال اواما می‌کوشد تا روند اجماع‌سازی بین‌المللی در ارتباط با ایران را پیگیری نمایند (Simbar, 2000, 133-134).

۵- تجزیه و تحلیل

۵-۱- نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در دولت کارتر

از وقایع مهم پس از پیروزی انقلاب اسلامی که در روابط بین ایران و آمریکا تعیین کننده بود، تصرف سفارت‌خانه آمریکا در تهران و به گروگان‌گیری کارمندان آن بود. نخستین اقدام رسمی دولت کارتر برای حل مسأله و آزادی گروگانها، اعزام هیأتی به تهران و مذاکره مستقیم با مقامات ایرانی بود. همزمان تلاشهایی صورت گرفت تا شخصیت‌هایی به‌عنوان میانجی با مقامات ایرانی مذاکره کنند تا راهی برای حل مسأله ایجاد شود. به‌عنوان نمونه دبیرکل وقت سازمان ملل، کورت والدهایم، در سفر به تهران با قطب‌زاده، وزیر امور خارجه، و چند تن از اعضای شورای انقلاب از جمله آیت الله بهشتی دیدار کرد اما، امام خمینی (ره) و دانشجویان پیرو خط امام تقاضای او را برای ملاقات رد کردند. والدهایم در حالی تهران را ترک کرد که به اعتقاد وی آمریکایی‌ها چاره‌ای جز تحویل شاه به ایران نداشتند. پس از شکست نظامی آمریکا در طبرستان کشور دوباره به مذاکره و استفاده از قدرت نرم برای آزادی گروگانها روی آورد. پس از آنکه مجلس شورای اسلامی از سوی امام خمینی (ره) اجازه یافت در مورد گروگانها به مذاکره بپردازد، مجلس شورای اسلامی شرایط ایران را برای مذاکره اعلام کرد. دولت آمریکا که به انتخابات ریاست جمهوری آتی نظر داشت، این شرایط روشن را شروعی امیدوارکننده دانست و از آن به‌عنوان مبنای مذاکراتش با ایران استفاده کرد و الجزایر به‌عنوان میانجی عمل کرد. مذاکرات

طولانی و طاقت‌فرسا شروع شد که بارها تا آستانه قطع شدن بدون نتیجه پیش رفت. بدون تردید، آزادی گروگانها تا قبل از انتخابات نوامبر امکان انتخاب مجدد کارتر را تقویت می‌کرد. اما این‌گونه نشد و کارتر با اختلاف زیادی به رقیب جمهوری خواه خود، رونالد ریگان باخت. مذاکرات با ایران تا روز جشن آغاز دوره تصدی‌گری رئیس‌جمهوری جدید آمریکا و حتی در همان روز ادامه یافت که برخی جزئیات نهایی هنوز در حال بررسی بود. نهایتاً در آن روز تمام جزئیات پیچیده انتقال عظیم منابع مالی و سایر ملاحظات حقوقی آن مشخص شد و هم‌زمان با آن رونالد ریگان در حال ایراد سوگند ریاست جمهوری بود، دیپلماتهای آمریکایی به دو هواپیمای الجزایری در فرودگاه مهرآباد، منتقل و از ایران خارج شدند.

۲-۵- نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران از ریگان تا فروپاشی

شوروی

سیاست خارجی ریگان در قبال جمهوری اسلامی بر محورهای متعارضی استوار بود. سیاست و رفتار وی در قبال ایران از دشمنی و تلاش برای سرنگونی تا برقراری روابط و امید به دوستی، از احساس تهدید تا احساس اتحاد، از توسل به زور تا مذاکره، از فشارهای غیرمستقیم نظامی تا دیپلماسی پنهان و آغاز جنگ محدود، در نوسان بود.

دوره دوم سیاست دولت ریگان در قبال جمهوری اسلامی ایران به علت طولانی شدن جنگ ایران و عراق و آغاز جنگ نفت‌کشها در خلیج فارس، ناتوانی آمریکا در آزادسازی گروگانهای خود در لبنان و مسائل و مشکلات سازمانی و نگرش متفاوت مقامات سیاستگذار در دولت ریگان بود. به گروگان گرفته شدن چندین نفر از اتباع آمریکا در لبنان، ماجرای ربوده شدن هواپیمای TWA در خرداد ۱۳۶۴ و آزادی سرنشینان آن با میانجیگری ایران این احتمال را در محافل آمریکایی قوت بخشید که ایران در میان گروههای لبنانی و فلسطینی دارای نفوذ است. لذا از ماههای پایانی ۱۳۶۴ ه.ش، آمریکا رویه‌ای متفاوت از گذشته در پیش گرفت و ضمن تلاش برای برقراری رابطه پنهانی با عناصر میانه‌رو در حکومت ایران، مبادرت به صدور برخی از جنگ‌افزارها و تسلیحات مورد نیاز ایران در برابر آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان نمود.

اوج این نقشه حضور رابرت مک فارلین، در تهران در ۳ خردادماه ۱۳۶۵ش بود (Sadeghi, 2008-200: 1994). افشای ماجرای مک‌فارلین لطمه شدیدی بر اعتبار آمریکا در جهان وارد کرد و همچنین فروش پنهانی سلاح به ایران اثرات عملیات استنانچ^۱ را کاهش داد و لطمه شدیدی بر اعتبار سیاست خارجی آمریکا در جهان وارد کرد (Yazdanfam, 2001: 123). این دوره در واقع چرخش موقت آمریکا در کاربرد قدرت علیه ایران بود. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آمریکا بزرگترین متحد خود را که کاملاً در جهت منافع آمریکا در منطقه عمل می‌کرد و به ژاندارم آمریکا در خلیج فارس و دریای عمان تبدیل شده بود، از دست داد. آمریکا که توان جلوگیری از وقوع انقلاب و حفظ رژیم شاه را از دست داده بود در نهایت جزو اولین کشورهایی بود که انقلاب را به رسمیت شناخت و از این پس سعی در نفوذ و حتی مصادره انقلاب را داشت و امید آن به دولت موقت بود. در این دوره آمریکا از بحرانهای قومی حمایت می‌کرد و پس از شکست تلاش‌های دیپلماتیک برای آزادسازی گروگانهای سفارت آمریکا، این کشور که تا آن لحظه امیدهایی داشت با شیوه‌های دیپلماتیک به موقعیت سابق خود در ایران برگردد به سمت استفاده از قدرت سخت علیه جمهوری اسلامی گرایش پیدا کرد. ایران را با تحریم اقتصادی مواجه ساخت و هجده تبلیغاتی شدیدی علیه آن در سطح جهانی آغاز شد. در این مقطع این کشور هم از بحرانهای قومی حمایت کرد، هم از تحریم اقتصادی استفاده کرد و هم برای آزادسازی گروگانها اقدام به حمله نظامی کرد که در طیس با شکست مواجه شد. پس از آن در ۱۸ تیر ۱۳۵۹ رد پای آمریکا در کودتای نافرجام نوزده دیده شد و در نهایت با ترغیب و حمایت پنهان از صدام، جمهوری اسلامی ایران را با جنگی هشت ساله درگیر ساخت. وقتی آمریکا از کاربرد قدرت سخت علیه ایران نتیجه دلخواه را نگرفت دوباره سعی کرد از راه مذاکرات غیررسمی و شیوه‌های دیپلماتیک با ایران مذاکره کرده و به حل مشکلاتش در خاورمیانه بپردازد، که به آنها اشاره شد.

سیاست ریگان در قبال جنگ ایران و عراق «جنگ بدون طرف پیروز» بود. با توجه به

۱ - انسداد برای جلوگیری از فروش هرگونه سلاح به ج.ا.

تحولات میدان جنگ، درماندگی و گرفتاری آمریکا در لبنان، روی کار آمدن گروهی از سیاستمداران طرفدار دیپلماسی پنهان در شورای امنیت ملی آمریکا؛ مرحله دوم مناسبات ایران و آمریکا در دوره ریگان آغاز و منجر به رسوایی معروف دولت ریگان، ایران - کنترا شد تا بستر مرحله سوم مناسبات دو کشور فراهم شود. این مرحله با افزایش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و مداخله مستقیم آن در مسائل منطقه، جنگ محدود ایران و آمریکا در خلیج فارس و هماهنگی بیشتر مسکو - واشینگتن برای پایان دادن به منازعات منطقه‌ای از جمله جنگ ایران و عراق همراه بود. سرانجام اجماع جهانی در فشار علیه ایران و تشدید آن از کانالهای مختلف و در حوزه‌های متفاوت نظامی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک، در نهایت به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ منجر شد. پایان جنگ ایران و عراق امید به بهبود روابط بین ایران و آمریکا را به وجود آورد اما در اثر تحولات دیگر، به‌ویژه موضوع سلمان رشدی وضع موجود با شدت کمتری تداوم یافت (Yazdanfam, 2011: 129-130).

۳-۵- نرم‌افزارگرایی و سیاست خارجی بوش پدر در قبال ایران

با وجود اینکه سیاست دولت بوش نسب به ایران در مقایسه با دولتهای دیگر آمریکا، میانه‌رو و متعادل به نظر می‌رسید اما این دلیل بر این نبود که دولت بوش به ایران اتهاماتی از قبیل نقض حقوق بشر وارد نکند. از نظر دولت جرج بوش پدر، جمهوری اسلامی ایران، به موازین حقوق بشر پایبندی نداشت (Khosravi, 2011: 166). در چارچوب مفهوم نظم نوین جهانی و منطقه‌ای بوش، ایران قدرتی بالقوه چالش‌زا برای منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در نظر گرفته شد که رفتارها و اهدافی کاملاً متضاد با این کشور داشت. پس از پایان بحران خلیج فارس تلاش ایران برای بازسازی توان دفاعی - نظامی‌اش محور نگرانیهای واشینگتن شد. دولت بوش ادعا می‌کرد که تهران با بازسازی توان نظامی خود در صدد سلطه بر منطقه خلیج فارس است. و این مسأله باعث شد که دولت بوش دست به تحریم و کنترل تسلیحاتی ایران و عراق بزند. قرار دادن نام ایران در کنار عراقی که تازه توسط قدرت نظامی ائتلاف جهانی از کویت مجبور به عقب‌نشینی شده بود، نشان‌دهنده این واقعیت بود که دولت

بوش معتقد بود که ایران هم ممکن است همانند عراق امنیت خلیج فارس و در نتیجه منافع حیاتی ایالات متحده را تهدید کند و در آینده چالشی بالقوه برای آن باشد. لذا بسیاری در دولت بوش اعتقاد به مهار و کنترل ایران داشتند. این نگرش با روی کار آمدن دولت کلینتون در سال ۱۹۹۳ هواداران بسیاری یافت و در نهایت طی هشت سال در قالب سیاست مهار دوجانبه ایران و عراق مبنای سیاست خارجی دولت کلینتون در قبال ایران قرار گرفت.

موضوع دیگری که پس از کنفرانس صلح مادرید به عنصری تنش‌زا بین دولت بوش و ایران قرار گرفت، روند صلح خاورمیانه است. مخالفت ایران با این کنفرانس و روند صلح صلح مایه نگرانی دولت بوش شد. در حقیقت مخالفت ایران در حالی که طرفهای اصلی درگیر منازعه تضعیف شده و متمایل به مصالحه بودند، برای آمریکا پذیرفته نبود. از اوایل دهه ۱۹۹۰، اختلاف بر سر این مسأله یکی دیگر از مؤلفه‌های جدید است که تنش میان دو کشور را سبب شده است.

۴-۵- نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی دولت کلینتون در قبال ایران

دولت کلینتون برای انزوای بین‌المللی و تحریم ایران از ابزارهای گوناگون سیاسی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک بهره گرفت. به عبارت دیگر دولت کلینتون از قدرت سخت و نرم در قبال ایران استفاده کرده است. در سطح نظامی آمریکا حضور خود را در منطقه خلیج فارس گسترش داد و روابط نظامی خود را با کشورهای متحد در منطقه گسترش داد. و در جهت توجیه این حضور گسترده در منطقه، دولت کلینتون استدلال می‌کرد چنین حضوری به منظور بازدارندگی ایران از حمله نظامی به کشورهای متحد آمریکا در منطقه و سلطه بر منطقه استراتژیک خلیج فارس ضروری است. در عرصه اقتصادی به‌طور گسترده‌ای سیاست تحریم و فشار مالی - تجاری علیه ایران در دستور سیاست خارجی دولت کلینتون قرار گرفت. بر این اساس این کشور روابط تجاری و نفتی خود را با ایران قطع کرد و سرمایه‌گذاری نفتی را ممنوع کرد. در سال ۱۹۹۶ نیز با تصویب قانون داماتو در کنگره، شرکتهای خارجی متمایل به سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی به مجازات تهدید شدند. این تحریمهای اقتصادی به‌ویژه تحریمهای نفتی ایران علاوه بر بعد سخت‌افزاری دارای بعد نرم‌افزاری نیز می‌باشد. هدف

آمریکا از این تحریمها، تضعیف بنیانهای اقتصادی و مالی دولت ایران بود. در واقع با تضعیف اقتصاد و کاهش درآمدها به‌ویژه نابودی صنایع نفتی، ایران به بازیگری ناتوان در منطقه تبدیل می‌شد که نه توان پی‌گیری اهداف خود را داشت و نه از اهمیت ژئوپلیتیک برخوردار و نه قادر بود تقاضای عمومی جامعه خود را تأمین کند. دولت کلینتون هرچند می‌دانست تغییر رژیم ایران از طریق انزوا و تحریم بین‌المللی، هدفی بلند پروازانه بود، اما حداقل دو چیز را محتمل می‌دانست: یکی تغییر رفتار و سیاست خارجی ایران و دیگری تضعیف توان اقتصادی و نظامی تهران که از طریق تحریم اقتصادی و مالی دستیابی به آن دور از نظر نبود. یک ایران ضعیف به‌لحاظ نظامی و اقتصادی، گذشته از آنکه در داخل با ناآرامی و بی‌ثباتی‌های داخلی روبرو شد، از پی‌گیری اهداف سیاست خارجی خود نیز باز می‌ماند.

از لحاظ سیاسی نیز دولت کلینتون به‌دنبال بدنام کردن ایران و القای این ایده بود که تهران تهدیدی جدی و فوری برای ثبات و صلح جهانی به‌ویژه امنیت انرژی در منطقه خلیج فارس است. در چارچوب سیاست ترویج ایران هراسی، ایران به‌عنوان کشوری یاغی و سرکش به حمایت مالی و معنوی از تروریسم بین‌المللی، تلاش برای بازسازی توان نظامی و تلاش برای دستیابی به توان نظامی هسته‌ای برای تسلط بر خلیج فارس، اخلال در روند صلح و مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه و تهدید نظامی آنها و نادیده گرفتن حقوق بشر و هنجارهای بین‌المللی متهم شد.

به‌دنبال چنین رویکردی، مناسبات ایران و آمریکا شکل خصمانه‌تری به‌خود گرفت و وارد مرحله جدیدی شد و برای نخستین بار پس از وقوع انقلاب اسلامی روابط تجاری و نفتی دو کشور به‌طور کامل قطع شد. دولت کلینتون برپایه فشارها و تحریم‌های مالی و اقتصادی یکجانبه و چندجانبه به‌دنبال تغییر سیاست خارجی ایران برآمد و درحالی که گزینه نظامی و گفت‌وگو را مفید ارزیابی نمی‌کرد، تحریم اقتصادی را بهترین راهکار تلقی می‌کرد و هیچ توجهی به تحولات داخلی و سیاست خارجی ایران نداشت. به‌گونه‌ای که حتی پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ چندان تغییری در سیاست آمریکا در قبال ایران به‌وجود نیامد. هرچند در کابینه دوم کلینتون، روزنه‌هایی در بهبود روابط دو کشور گشوده شد و از

سرگیری روابط سخن به میان آمد، اما در روند بن بست روابط گشایشی حاصل نشد و چشم‌انداز بهبود آن بیش از گذشته در ابهام و تاریکی فرو رفت (Ibid: 219-222).

۵-۵- نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی دولت بوش پسر در قبال ایران

بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر، بوش در اظهارات و سخنرانی‌های خود علاوه بر به‌کارگیری گفتمان مبارزه با تروریسم، جایگاه ویژه‌ای نیز برای نرم‌افزارگرایی قائل شده است. وی در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ طی نطقی در کنگره، از ایران به‌همراه عراق و کره شمالی به‌عنوان محور شرارت یاد کرد. در این سخنرانی برای اولین بار در لحن رئیس‌جمهور آمریکا، مردم ایران و حکومت آن از هم تفکیک شدند. بر این اساس مردم ایران مردمی آزادیخواه، متمدنی و خواهان رابطه با ایالات متحده هستند و در مقابل مسئولین نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان اعضای ائتلاف اهریمنی آزادی‌های مردم را سرکوب می‌کنند (Poursaeid, 2002: 704-705). پس از حمله آمریکا به عراق، استراتژی فرایندی و مرحله‌ای مشخصی، برای برنامه هسته‌ای ایران در دستور کار سیاست خارجی دولت بوش قرار گرفت. مرحله اول گزینه دیپلماسی چندجانبه بود. در این مقطع زمانی چون نیروهای نظامی آمریکا در دو کشور عراق و افغانستان بودند، آمریکا به‌طور جدی نمی‌توانست با ایران درگیر شود لذا این کشور سعی کرد از طریق اژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نیز کشورهای اروپایی؛ ایران را از ادامه کار بازدارد یا برنامه ایران را به تأخیر بیندازد.

دولت بوش در ارتباط با سیاست دموکراسی‌سازی، اقدام به مداخلات زیادی در ایران کرده است از جمله ایجاد میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا؛ ایجاد واحد دیده‌بان مسائل ایران در سفارت آمریکا در ابوظبی و همچنین در سفارتخانه‌های همسایه ایران برگزار کنفرانس «ایران: مورد دیگری برای فدرالیسم» در مؤسسه اینترپرایز به سرپرستی یکی از سناتورهای آمریکا به نام مایکل لیدن برای تشدید فشار بر ایران از طریق اقوام ایرانی و تصویب قانون حمایت از آزادی در ایران در کنگره آمریکا در بهار ۲۰۰۵ با تصویب ۶۶ میلیون دلار از ۷۵ میلیون دلار پیشنهادی وزارت امور خارجه برای تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی (Addib-Moghaddam: 2007: 647).

سیاست‌گذاران دولت بوش معتقد بودند ماهیت اقدامات تروریستی ایجاب می‌کند در مقابله با آن از تمام امکانات نظامی و امنیتی بهره‌برداری شود. اما از آنجا که تروریسم در بستر اجتماعی و سیاسی خاصی شکل می‌گیرد، کاربرد ابزارهای نرم نیز ضروری است. مضامین ارزشی و اصولی در عین حال که ابزاری برای ایجاد بسترهای پرورش تروریسم محسوب می‌شود، پوشش مناسبی نیز برای اقدامات سخت و نظامی بوده که در مشروع‌سازی اقدام آمریکا و کاهش هزینه‌های آن مؤثر است. به عبارت دیگر در صورت ترکیب سخت‌افزارگرایی (نظامی‌گری) با نرم‌افزارگرایی (اخلاق‌گرایی) به عبارتی قدرت سخت و نرم، نتایج بهتری عاید سیاست‌گزاران آمریکایی خواهد شد (Soleymani Pourlak, 2010: 79).

۶-۵- نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی دولت اوباما در قبال ایران

سیاستهای اوباما در ارتباط با فعالیتهای هسته‌ای ایران می‌تواند در چارچوب راهبردهای مختلفی قرار گیرد. فضای تبلیغاتی از طریق رسانه‌های آمریکا و سایر کشورهای غربی برای انجام عملیات روانی علیه ایران در ارتباط با فعالیتهای هسته‌ای غیرصلح‌آمیز همانند دولت بوش، ادامه دارد، اما در عین حال اوباما و تیم امنیت ملی او می‌کوشند تا روند اجماع‌سازی بین‌المللی در ارتباط با ایران را پیگیری نمایند. دولت اوباما برای تحقق اهداف خود از تاکتیک‌هایی مانند مذاکرات چندجانبه، محدودسازی ایران و همچنین ایجاد اجماع بین‌المللی استفاده خواهد کرد. سیاست امنیتی اوباما حول محور منع گسترش سلاحهای هسته‌ای قرار دارد. در این سیاست هرگونه آزمایش هسته‌ای زمینه‌های لازم را برای ایجاد دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه به وجود می‌آورد. به‌طورکلی با وجود موضوعات حساسی مانند مسأله هسته‌ای ایران، امنیت رژیم اسرائیل، امنیت انرژی و حفظ و ثبات در رژیمهای دیکتاتور طرفدار غرب مانند عربستان سعودی، عملاً اوباما با هزینه کمتر اجماع جهانی علیه ایران را تشدید خواهد کرد و این سیاست چندجانبه‌گرا شاید به معنی افزایش فشارها و تحریم‌ها علیه ایران باشد، مگر اینکه طرفین به‌طور نسبی تعدیلاتی را در مواضع خود نسبت به همدیگر بر سر میز مذاکره انجام دهند (Rahnvard and Heydari, 2009: 217).

۶- نتیجه‌گیری

در دوره پس از انقلاب، اقدامات آمریکا به دفعات امنیت ملی ایران را به خطر انداخته است. در حقیقت جهت‌گیری سیاست‌های خارجی دولت آمریکا در برابر ایران از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنی با نظام جمهوری اسلامی بوده است. در دهه اول انقلاب اسلامی، یعنی از سال ۱۳۶۷-۱۳۵۷ ه.ش اقدامات آمریکا علیه ایران بیشتر نظامی و سخت‌افزاری بود و این سیاست رویکرد غالب دولت ایالات متحده آمریکا در براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده است. پس از شکست ایالات متحده در اقدامات نظامی و کاربرد قدرت سخت‌افزاری در برابر ایران، این کشور گستره جدید حملات خود را که این بار به صورت نرم‌افزاری همراه شد، آغاز کرد. تجربه ناموفق آمریکا در بهره‌گیری از قدرت سخت در دستیابی به اهداف خود از یک سو و انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات و پیچیدگی و تغییر فزاینده جهان از سوی دیگر موجب شده است که جنگ نرم و استفاده از ابعاد مختلف قدرت نرم علیه ایران در سرلوحه رویکرد تقابلی آمریکا با جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد. آمریکا الگوهای رفتاری هژمونیک خود را بر پایه اصل رسالت یا مأموریت آمریکایی یا استثناگرایی آمریکایی مبتنی کرده است که پیامد قطعی آن مداخله‌گرایی از جنس نرم و سخت، است. بر همین اساس سیاست آمریکا در برابر ایران پس از یازده سپتامبر آمیزه‌ای از شاخصهای نرم و سخت است که یکی در مقام بستر ساز، مکمل و توجیه کننده دیگری عمل می‌کند.

در طول حدود هفت دهه گذشته ایران و آمریکا در مناسبات دوجانبه خود با فراز و فرودهایی بسیار روبرو شده‌اند. از اتحاد استراتژیک تا قطع روابط و درگیری نظامی را می‌توان در پرونده مناسبات این دو کشور مشاهده کرد. اشغال نظامی ایران در دوره جنگ جهانی دوم، حمایت از ایران در برابر شوروی، کودتا علیه دولت مردمی مصدق، فشار برای روی کار آوردن دولت‌ها، واگذاری نقش ژاندرمی در منطقه به ایران طبق دکترین نیکسون، اقدام علیه انقلاب اسلامی ایران و تلاش برای سرنگونی نظام انقلابی جدید، تسخیر سفارت آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی، قطع روابط دیپلماتیک، همراهی با عراق برای حمله نظامی گسترده به ایران، تلاش مخفیانه برای بازسازی روابط (ماجرای مک فارلین)، درگیری نظامی

محدود و کنترل شده در خلیج فارس، انهدام هواپیمای مسافربری ایران و تهدید جمهوری اسلامی ایران به انجام دادن اقدامات شدیدتر، اعمال تحریمهای بیشتر، تلاش دوباره برای بازسازی روابط، تهدید به اقدام نظامی علیه ایران از سوی آمریکا بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر، قرار دادن نام ایران در لیست کشورهای یاغی، نام بردن از جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از محورهای شرارت در جهان، انجام گفتگوهای دیپلماتیک دوجانبه درباره عراق، فشارهای بین‌المللی بیشتر در پرونده هسته‌ای ایران و تلاش دوباره برای احیای مذاکرات و حل مسائل و مشکلات، حملات و یروسی به سیستمهای کامپیوتری ایران به‌ویژه سیستم کامپیوتری نیروگاه اتمی بوشهر (ویروس استاکس نت)؛ سیاهه‌ای از مناسبات پرفراز و فرود دو کشور ایالات متحده آمریکا و ایران است. بر این اساس می‌توان گفت که در هیچ دوره‌ای رؤسای جمهور آمریکا نسبت به استفاده از مضامین ارزشی و فرهنگی برای توجیه عملکرد خود غفلت نورزیده‌اند. مفاهیمی مانند حقوق بشر، دموکراسی، مأموریت یا رسالت آمریکایی، با تفاوتهایی در فرهنگ گفتاری دولتهای آمریکا همواره مشاهده می‌شود؛ اما تجلی واقعی رفتار این کشور در عرصه سیاست خارجی، کنش استراتژیک مبتنی بر قدرت سخت بوده است. در دوران جنگ سرد و حتی پس از آن با تفاوتی اندک کماکان سیاست نرم‌افزاری در پرتو سیاست واقع‌گرایی قرار داشت. حوادث ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در این زمینه محسوب می‌شود. در هیچ مقطعی از زمان، دولتمردان آمریکا تا این میزان بر مضامین ارزشی و اخلاقی به‌عنوان منابع قدرت تأکید نکرده‌اند. حتی اولین تجلی‌های سیاست امنیتی آمریکا بعد از این تاریخ که از ماهیت سخت‌افزاری و استراتژیک برخوردار بودند، آموزه‌های ارزش محور را دست‌مایه عملی قرار دادند.

۷- قدردانی

نگارنده بر خود لازم می‌داند از معاونت پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی به‌خاطر فراهم نمودن زمینه انجام پژوهش حاضر قدردانی نماید.

References

1. Addib Moghaddam, Arshin. (2007). Manufacturing War, Iran in Neo-Conservative Imagination, *Third World Quarterly*, Vol.28, No.3, P.647
2. Affrasiabi, Kave & Maleki, Abbas. (2003). Irans Foreign Policy After 11 September, *The Brown Journal of World Affairs*, Volume IX, Issue2, Winter/Spring.
3. Alem, Abdolrahman (1997); fundamentals of political science, Ney Press, Tehran [in Persian].
4. Alikhani, Hossein (2001); boycotts of Iran: failure of a policy, translated by Mohammad Mottaghinejad, International and Political Studies Office, Ministry of Foreign Affairs, Tehran [in Persian].
5. Azghandi, Ali Reza (1991); international system: strategic dissuasion and tantamount, Peyk Iran Press, Tehran [in Persian].
6. Brandon, P (2011), Extreme Management in Disaster Recovery, *Journal of Procedia Engineering*, No.14, pp14-21
7. Cowie, A.P (1989). Oxford Advanced Learners Dictionary, UK: Oxford University Press.
8. Dadandish, Parvin; Ahadi, Afsaneh (2011); situation of general diplomacy in foreign policies of Islamic Republic of Iran, *Foreign Relations Policy* 3, 1, 143-173 [in Persian].
9. Ezzati, Ezzatolla (2003); geopolitics in twenty first century, Samt Press, Tehran [in Persian].
10. Gharayagh Zandi, Davood, (2011); foreign policy of George W. Bush against Islamic Republic of Iran, foreign policy of USA against Islamic Republic of Iran, Gharayagh Zandi, Institute of Strategic Studies, 235-266 [in Persian].
11. Glassner, Martin & Fahter Chuck (2004). *Political Geography*. United States of America: New York: Johan wiley& Sons, Inc
12. Gove, P.B (1986). *Websters Third New International Dictionary*. U.S.A: Merriam- Webster Inc. Publishers.
13. Hadian, Nasser; Ahadi, Afsaneh (2009); conceptual place of general diplomacy, *International Quarterly of Foreign Relations* 3, 85-117 [in Persian].
14. Hafeznia, Mohammad Reza (2006); principles and concepts of geopolitics, Mashhad, Papeli [in Persian].
15. Hamidreza, Hossein (2005); discussion about international organizations and countries 127, United States, International and Political Studies Office, Ministry of Foreign Affairs, Tehran [in Persian].

16. Johnes, Martin; Johnes, Rise; Woods, Michael (2007); an introduction to political geography, translated by Zahra Pishgahifar and Rasool Akbari, Tehran University Press [in Persian].
17. Kamran, Hassan; Pirzadi, Taher; Hosseiniamini, Hassan (2011); spatial organization of border areas between Iran and Pakistan borders by passive defense approach, Journal of Urban Planning Researches 5, 109-132[in Persian].
18. Kamran, Mehran (2009); contemporary middle east, translated by Mohammad Bagher Ghalibaf and Seyed Mousa Pourmousavi, Ghomes Press, Tehran, [in Persian].
19. Kegly, Charles W.; Wetikove, Login R. (2003); foreign policy of America, pattern and trend, translated by Asghar Dastmalchi, International and Political Studies Office, Ministry of Foreign Affairs, Tehran[in Persian].
20. Khosravi, Gholamreza (2011): Administration of Clinton: two side restrain policy, foreign policy of USA against Islamic Republic of Iran, Gharayagh Zandi, Institute of Strategic Studies, 177-232 [in Persian].
21. Khosravi, Gholamreza (2011); policies of Bush, the father, against Islamic Republic of Iran, foreign policy of USA against Islamic Republic of Iran, Gharayagh Zandi, Institute of Strategic Studies 137-176 [in Persian].
22. Lake, Anthony. (1994). Confronting backlash states, Foreign Affairs, Vol.73, No.2, Marc- April
23. Melin, Ayan (2002); Oxford Dictionary of Political Science, translated by Hamid Ahmadi, Mizan Press, Tehran, [in Persian].
24. Mottaghi, Ebrahim (2003); analysis about the interactions of Islamic Republic of Iran and USA in the quarter of century, scientific presentation, Institute of Strategic Studies, Tehran [in Persian].
25. Movahedinia, Jafar (2007); principles and fundamentals of passive defense, Malek Ashtar University of Technology, Tehran, [in Persian].
26. Nye, Joseph, s. (2004). Soft Power and American Foreign Policy. Political Science Quarterly, Summer.
27. O Sullivan, Patrick. (1988). Geopolitics. Australia: Croom Helm Ltd.
28. Plano, Jack & Olton, Roy.(1982). The International Relation Dictionary, California, Longman, 4th Edition.
29. Poursaeid, Farzad (2002); September 11th, and change of national interest concept: transition from national interests to interests of IRI, Strategic Studies Quarterly 17 and 18, 693-710 [in Persian].
30. Poursaeid, Farzad (2011); foreign policy of Carter and Islamic Republic of Iran, from fundamentalism back to power policy, foreign policy of USA against Islamic Republic of Iran, Institute of Strategic Studies, 57-106 [in Persian].

31. Rahnavard, Hamid; Heydari, Mohammad Ali (2009); factors of evolution and stability in foreign policies of Obama, Quarterly of Strategy 51, 195-218 [in Persian].
32. Reagan, Ronald (1990); what happened in the White House?, translated by Hossein Abotorabian, Alborz Press, Tehran [in Persian].
33. Sadeghi, Ahmad (1994); comparison between strategic importance of Iran in American foreign policies during cold war and after that, master thesis on political science, University of Tehran, [in Persian].
34. Sik, Grey (1996); Iran and America: facts and consequences, Negotiation Quarterly 12, [in Persian].
35. Simbear, Reza (2010); American foreign policies and new boycotts against Islamic Republic of Iran, Political Science 2, 107-138 [in Persian].
36. Soleymani Pournalak, Fatemeh (2010); soft policy in middle east strategy of America, Strategic Studies Institute [in Persian].
37. Sotoodeh, Amirreza; Kaviani, Hamid (2000); crisis of 444 days in Tehran, told and untold matters on occupation of American embassy, Zekr Press, Tehran [in Persian].
38. Tearman, Kent R. (1994); death trade: untold things about the war between Iran and Iraq, translated by Ahmad Tadayon, Resa [in Persian].
39. Toloeei, Mahmood (2006); comprehensive encyclopedia of political science, Elm Press, Tehran, [in Persian].
40. Vahidi, Mousa Alreza (2007); post technology and evolution in the concept of power in international relations, Strategic Studies Quarterly 38, 697-724 [in Persian].
41. Waller Shtaine, Imanoeil (1998); policy and culture in global evolutionary system (geopolitics and geoculture), translated by Pirooz Ezadi, Ney Press, Tehran [in Persian].
42. Yang, Johne (2004); cord war and cold peace: America and Russia in the cold war (1941-1948), translated by Ezzatolla Ezzati and Mahbobeh Bayyat, Ghomes Press, Tehran [in Persian].
43. Yazdanfam, Mahmood (2011); policy of America against Iran, the period of Reagan, foreign policy of USA against Islamic Republic of Iran, Gharayagh Zandi, Institute of Strategic Studies, 107-133 [in Persian].
44. Zakerian, Mehdi (2003); human rights and the Middle East, Center of Scientific Researches and Strategic Studies on Middle East [in Persian].
34. Zakerian, Mehdi (2003); Iran, the Middle East, and American human rights, Regional Studies Quarterly (Israelology and americanology) [in Persian].